نگاهى تحليلى و مقايسه اى به جايگاه حديث و منابع آن

احمد عابدينى

چكيده: غفلت از تفاوت هاى موجود ميان روش تدوين احاديث در ميان اهل سنت و شيعه, موجب آن گرديده است تا گاه اقتضائات و لوازم هركدام از آن ها به همديگر حمل شود. اين نوشتار بر آن است تا با برشمارى سير كلى و عوامل اثرگذار بر روش تدوين هركدام از آن دو, خواننده را در تبيين تفاوت ها همراهى نمايد.

كليد واژه: تدوين حديث, اهل سنت, شيعه, روش, منابع.

مراحل تدوين احاديث در اهل سنت

حديث پيامبر(ص) در ميان اهل سنت به دو دوره تقسيم مى شود: دوره نخست كه صدسال به طول انجاميد و دوره دوم كه از ابتداى قرن دوم هجرى آغاز شد. هر دوره ويژگى هايى دارد كه ويژگى هاى هر كدام در پى مى آيد:

قرن اول

تدوين حديث در صدساله اول در گستره حكومت اسلامى به دو حوزه مركزى و پيرامونى تقسيم مى شود كه هر حوزه ويژگى هايى دارد:

الف) حوزه مركزى اسلام

دو اتفاق مهم در حوزه مركزى در بين اهل سنت رخ داد كه زمينه ساز دو جريان بزرگ گرديد: يكى ممنوع شدن نقل, نوشتن و حتى گوش دادن به احاديث پيامبر اكرم(ص) پس از فوت آن بزرگوار كه اين ممنوعيت همان طور كه گفته شد صدسال به طول انجاميد و اتفاق دوم جريان (قصّاصون) است كه بدان اشاره خواهد شد.

جريان اول (نهى از نقل, سماع و نوشتن احاديث پيامبر اكرم(ص))

1. نهى از نوشتن حديث با استناد به احاديث نبى اكرم(ص)

احمد بن حنبل, مسلم, دارمى, ترمذى و نسائى همه از ابوسعيد خدرى نقل مى كنند كه پيامبر اكرم(ص) فرمود:

از من چيزى غير از قرآن ننويسيد و هركس از من چيزى غير از قرآن نوشته بايد آن را محو كند. 1

اين حديث در كتب ياد شده با الفاظ و عبارات گوناگون آمده كه معناى مشترك همه آنها همان بود كه ذكر شد. البته احاديث ديگرى از ابوسعيد نقل شده كه از پيامبر اكرم(ص) اجازه نوشتن حديث گرفتند و پيامبر به آنان اجازه نداد.2

2. نهى از نوشتن حديث پيامبر اكرم(ص) به امر خليفه اول و دوم

منع كتابت حديث از زمان خليفه اول به پيشنهاد عمر انجام شد و تا زمان عمر بن عبدالعزيز (101 ـ 98) ادامه داشت. يهوديان معتقدند دو تورات وجود دارد: يكى مكتوب و ديگرى شفاهى. آنان معتقدند در تورات شفاهى تا زمان ميلاد حضرت مسيح(ع) خيلى مسائل بوده و بعد از نابود شدن معبد سليمان حدود چهارصد تا پانصد سال طول كشيد كه (ميشنا) به وجود آمد, يعنى تلفيق تورات شفاهى و مكتوب.3

خليفه دوم معتقد بود كه مشنا همان تورات شفاهى است كه بايد از پديد آمدن چنين چيزى در اسلام جلوگيرى كرد تا اسلام مانند يهود تحريف نگردد.4 با وجود اين امروز چند تا ميشنا داريم؟ در ميان اهل سنت (حداقل چهار) و در شيعه (چهار ميشنا) شكل گرفته است. البته به نظر مى رسد در پَسِ تفكر او اين بود كه چون فرهنگ عرب جاهلى شفاهى بوده است نه كتبى, اكنون كه قرآن نوشته شده اگر چيز ديگرى نوشته شود باعث كاهش ابهت قرآن مى شود.

ذهبى در تذكرة الحفاظ از مراسيل ابن ابى مليكه نقل مى كند:

ابوبكر بعد از رحلت پيامبر مردم را جمع كرد و گفت: شما از پيامبر احاديثى نقل مى كنيد كه در آنها اختلاف داريد و مردم پس از شما, اختلافشان بيشتر خواهد شد. بنابراين از رسول خدا(ص) چيزى نقل نكنيد و اگر كسى از شما سؤال كرد بگوييد: كتاب خدا بين ما و شما هست; حلال آن حلال و حرام آن را حرام بدانيد.5

بنابر روايات مختلف وقتى خليفه دوم خواست سنن را بنويسد, از اصحاب نظرخواهى كرد و حدود يك ماه از خداوند راه خير را طلب كرد تا سرانجام تصميم گرفت چيزى ننويسد و گفت:

وانى ذكرت قوماً كانوا قبلكم كتبوا كتاباً فاكبوا عليها وتركوا كتاب اللّه وإنى واللّه لاأشوب كتاب اللّه بشىء ابداً;6

و سپس به شهرها بخش نامه كرد:

هركسى نزد او حديثى از پيامبر موجود است آن را محو كند.7

لذا روزى را به عنوان روز حديث سوزان انتخاب كردند و تمام احاديث را سوزاندند و خودش اولين كسى بود كه به اين امر مبادرت كرد, همان گونه كه در زمان پيامبر روزى را به عنوان روز خمرريزان معرفى كردند و هركس خمر و شرابى در خانه داشت بيرون ريخت و از بين برد.

3. نهى از نقل احاديث پيامبر اكرم(ص)

بالاخره اندك اندك گفتن حديث و نقل آن هم ممنوع شد و حتى كسانى كه حديث نقل مى كردند بازداشت و مجازات شدند. روزى خليفه دوم عبداللّه بن حذيفه, ابودرداء, ابوذر, ابن مسعود و عقبه بن عامر را نزد خود فراخواند و آنان را به دليل بازداشتن از نقل حديث زندانى كرد كه پس از كشته شدن خليفه دوم توسط عثمان آزاد شدند.

قرظة بن كعب نقل مى كند:

قصد سفر به عراق داشتم. عمر مرا تا صرار (موضعى نزديك مدينه) بدرقه كرد, سپس گفت: مى دانيد براى چه همراه شما آمدم؟ گفتم: قصد بدرقه و اكرام ما را داشتى. گفت: خواسته ديگرى نيز داشتم, شما به شهرى وارد مى شويد كه همه به زمزمه قرآن مشغولند; آنها را به حديث مشغول نكنيد. قرآن را زيبا كنيد و روايت از رسول خدا(ص) را كم كنيد. وقتى قرظه وارد عراق شد مردم از وى درخواست حديث كردند و او جواب داد: عمر مرا از نقل حديث نهى كرده است.8

روزى عمر به ابن مسعود و ابودرداء و ابوذر درباره نقل حديث اعتراض كرد و سپس آنان را زندانى كرد و آنان تا هنگام مرگ خليفه دوم در زندان به سر مى بردند.9

بخارى از سائب بن زيد نقل مى كند كه گفت:

با طلحة بن عبيداللّه, سعد بن ابى وقاص, مقداد بن اسود و عبدالرحمن بن عوف مصاحبت داشتم از هيچ كدام نشنيدم كه از رسول خدا(ص) حديثى نقل كند, مگر طلحه كه از جنگ احد سخن گفت.10

اگر به زيد بن ارقم مى گفتند بر ما حديث بخوان مى گفت: (كبرنا و نسينا; پير شديم و فراموش كرديم) و بعضى مانند سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل كه يكى از عشره مبشره است بسيار كم حديث نقل كرده و ابوعبيده جراح هيچ حديثى در صحيح مسلم و بخارى ندارد.11

ابن عباس مى گويد:

من پس از چندين سال ملازمت با عمر چنان به او نزديك شده بودم كه وقتى روزى عمر خواست دست هايش را بشويد من آفتابه را در دست گرفتم و كمك وى كردم. در اين حال از تفسير اين آيه قرآن (فقد قست قلوبكما… )12 از او پرسيدم كه به چه كسانى دارد؟ عمر در پاسخ مى گويد: واى بر تو آيا اين را نمى دانى, اين آيه در شأن حفصه و عايشه نازل شده است. ابن عباس با آنكه اين را مى دانست مى خواست از زبان عمر نقل كند كه مشكلى براى او ايجاد نشود.

بعد از عمر عثمان نيز چنان كرد و در زمان حضرت على(ع) چون فضاى عمومى جامعه اين گونه شده بود حديث نتوانست رايج شود, ولى حضرت در ميان كلماتشان احاديث پيامبر(ص) را نقل مى كردند.

جريان دوم: تشكيل گروه قصّاصون

به رغم منع حديث, جريانى به نام (قصّاصون) شكل گرفت كه بنابر آن علماى يهودى و مسيحى كه مسلمان شده بودند اما هنوز تحت تأثير فرهنگ يهودى و مسيحى خود بودند و اجازه داشتند به قصه گويى بپردازند.

پايگاه اصلى ايشان مسجد بود. به اين ترتيب اسطوره هاى توراتى و يهودى وارد عالم اسلام شد. در رأس اين قصاصون دو نفر بودند: يكى كعب بن ماتح (معروف به كعب الاحبار) و ديگرى تميم دارى. اين دو نفر دو كار عمده انجام دادند: يكى قصه گويى و ديگر تربيت افراد قصه گو; كسانى چون ابوهريره, عبداللّه بن عمرو بن عاص و مغيرة بن شعبه و ديگر شاگردانى بودند كه آنان تربيت كردند. اين افراد طبق نقل علامه امينى پانصد هزار حديث و قصه وارد دين كردند, يعنى در دورانى كه اسلام در حال پيشروى بود و مسائل مستحدثه وارد دين مى شد و مفسران خانه نشين بودند, قصّاصون وارد عرصه شدند و زمام پاسخ گويى به مسائل را به دست گرفتند تا جايى كه امروزه برخى دين اسلام را در اصل ساخته و پرداخته اسطوره هاى يهود مى دانند.

وقتى حضرت على(ع) به حكومت رسيدند اولين كارى كه كردند قصّاصون را از مسجد بيرون كردند و با آنها برخورد كردند.

عكرمه نقل مى كند روزى ابن عباس نشسته بود كه مردى رسيد و به وى گفت سخن عجيبى از كعب الاحبار شنيدم. او مى گفت: در روز قيامت خورشيد و ماه را به صورت دو گاو كشيده, در جهنم مى اندازند. عكرمه مى گويد: ابن عباس برافروخت و گفت: كعب دروغ گفته, او مى خواهد اين قصه هاى دروغين را در اسلام وارد كند. لذا طرفداران على(ع) به شدت به اين موضوع اعتراض مى كردند.

جريان منع حديث تا سال 99 هجرى ادامه داشت, ولى جريان قصاصون با جديت ادامه پيدا كرد تا اينكه در قرن دوم هجرى با حادثه اى عجيب مواجه شد; تمام آنچه در جريان قصّاصون شكل گرفته بود در قالب قصه اى سندسازى شد و قصه به حديث تبديل گرديد و سلسله سند را هم به پيامبر اكرم(ص) رساندند. اين گونه دو جريان به يك جريان تبديل شد. در معتبرترين كتب اهل تسنن يعنى صحيح بخارى و مسلم بسيارى از احاديث اسطوره اى از يهود به چشم مى آيد كه كاملاً سندسازى شده اند و آنها را با عنوان اسرائيليات مى شناسند.

ب) حوزه پيرامونى اسلام

در حوزه پيرامونى به خصوص در شام كه مسلمان نبودند و اساساً اسلامشان را از معاويه گرفته بودند و اگر معاويه مى گفت: (قال رسول اللّه(ص)… ) همه مى پذيرفتند, نقل احاديث رواج داشت; احاديثى جعلى كه عمدتاً در وصف معاويه و اعمال نظر وى بود.

از مدائنى نقل شده كه گفته است:

معاويه به كارگزاران خود در همه جا نوشت: شهادت هيچ يك از شيعيان على بن ابى طالب(ع) را نپذيرند… و بنگريد تا هركس از طرفداران عثمان نزد شما هستند و فضايل او را نقل مى كنند آنها را به خود نزديك كنيد و گرامى داريد و هركس در فضيلت عثمان حديثى نقل كرد نام او و پدر و فاميل او را براى من بنويسيد… كارگزاران نيز به كار افتادند و همين امر سبب شد تا احاديث بسيار در فضيلت عثمان در هر شهرى نقل و جمع آورى شد و به دليل جايزه هاى زياد و جامه و زمين و باغ و غيره كه از معاويه مى گرفتند سيل حديث و كاروان هاى خبر به دربار معاويه و كارگزاران او سرازير شد و جريان يافت… و مدتى بر اين منوال گذشت.

كار به جايى رسيد كه معاويه به كارگزاران مزبور نوشت: حديث در فضيلت عثمان زياد شده و از حد گذشته و همه شهرها و قرا و قصبات را پر كرده, از اين پس با رسيدن اين بخش نامه دستور دهيد در فضيلت ديگر صحابه و خلفا حديث گويند, ولى اجازه ندهيد احدى از مسلمانان حديثى درباره ابوتراب روايت كند.

همين سبب شد تا حديث هاى جعلى و دروغى را كه هيچ حقيقت نداشت در مناقب ديگر صحابه نقل كنند و آنها را بر منابر ذكر كنند و به معلمان ياد دهند و آنها نيز براى بچه ها در مدرسه ها بازگو مى كردند و به تدريج جزء درس هاى روزانه آنها قرار مى گرفت و آنها روايت مى كردند و همچون قرآن كريم به يكديگر ياد مى دادند تا آنجا كه به دختران و زنان و خدمت كاران خود نيز ياد مى دادند… و مدتى هم بر اين منوال گذشت… .

سپس به همان كارگزاران نوشت: از اين پس بنگريد تا هركس را كه ثابت شد شيعه على و دوستدار او و يا دوستدارى خاندان اوست نام او را از حقوق بگيران بيت المال قطع و همه امتيازات و عطاياى او را حذف كنيد… و به دنبال آن نامه ديگر رسيد به اين مضمون كه هركس را به دوستى على بن ابى طالب و خاندان او متهم شد دستگير و خانه او را خراب كنيد كه در آن موقع سخت ترين بلاها و گرفتارى ها متوجه مردم عراق به خصوص كوفه بود. آن گاه كار به جايى رسيد كه شيعيان على بن بى طالب(ع) با ترس شديد به خانه دوستان خود مى رفتند كه آنها را مى شناختند و در پنهانى با يك ديگر سخن مى گفتند و حتى جرئت سخن گفتن نزد زن و بچه و يا خدمتكار آنها نيز نداشتند.

حديث هاى دروغ و بهتان بسيار شد و قاضيان و واليان بر اين منوال روزگار گذراندند. آن گاه آزمايش سختى پيش آمد و بيشتر از همه گروه ها, قاريان رياكار و افراد ضعيف الايمانى بودند كه به خضوع و عبادت تظاهر مى كردند و دچار لغزش شدند و به دليل نزديكى به كارگزاران معاويه و كسب مال و منال و زمين و باغ و خانه و تقرب به دربار حديث هاى زيادى را به دروغ جعل كردند. اين حديث هاى جعلى و دروغ به تدريج به متدينان و كسانى منتقل گرديد كه از دروغ پرهيز مى كردند. آنان به خيال اينكه آن احاديث صحيح و راست است آنها را پذيرفتند و روايت كردند. اگر آنان مى دانستند آن احاديث دروغ و باطل است هيچ گاه نقل نمى كردند… و كار بر همين منوال گذشت تا آن گاه كه حسن بن على(ع) از دنيا رفت كه بلا و آزمايش سخت تر و فزون تر گرديد… .13

حتى شايع شده خود معاويه در زمان حضرت على(ع) به حضرت گفت من هفتاد نفر را مى آورم كه هرگز دروغ نمى گويند و اينها مشهور به راست گويى هستند و آماده اند كه شهادت دهند و قسم بخورند كه پيامبر(ص) خويشاوندى نزديك تر از معاويه نداشت.

قرن دوم

با ورود به قرن دوم و آزاد شدن نقل و نوشتن حديث از پيامبر اكرم(ص) توسط خليفه بنى اميه يعنى عمر بن عبدالعزيز در سال 99 هجرى دو حادثه ديگر اتفاق افتاد:

حادثه اول: تكثير و جعل حديث

با آزاد شدن نقل از احاديث پيامبر اكرم(ص) آن قدر حديث جعل كردند كه ديگر حصر و حدى نداشت, به خصوص كه حكومت وقت هم از نقل حديث و نوشتن آن حمايت مى كرد و طبيعى است كه در اين هنگام احاديث فراوانى وارد بازار حديث شد كه بسيارى از آنها كذب بود.

از طرفى ديگر تجارت و خريد و فروش حديث به مانند امرى متداول گرديد.

براى مثال از ده ها روايتى كه در كتب اهل سنت آمده يك روايت نقل مى شود:

ييعقوب بن ابراهيم بن سعد حديث ابوهريره را از پيامبر(ص) درباره نهى از شستن در آب راكد, هنگامى كه نجاست برسد, حفظ بود و آن را در مقابل يك دينار روايت مى كرد.14

همچنين ملاكى ويژه براى تشخيص احاديث صحيح از كذب وجود نداشت و اصحاب پيامبر(ص) همگى دار فانى را وداع گفته بودند, به جز اندكى انگشت شمار و پير. سرانجام نتيجه قياس ها و استنباطهاى خود را نيز به پيامبر(ص) نسبت دادند.

حادثه دوم: تدوين احاديث اهل سنت

رفته رفته متفكران امت به فكر جمع احاديث صحيح افتادند تا احاديث صحيح را از بين هزاران حديث باطل جدا كنند. آن گونه مرحله دوم يعنى جمع و تدوين احاديث صحيح آغاز شد.

پس از صد سال نوشتن حديث و تدوين آن به گونه رسمى آغاز شد. بنابر نقلى موطأ مالك از اولين كتب حديثى بود كه پس از پيامبر(ص) در بين اهل سنت تدوين شد. پس از آن صحاح و مسندهاى مختلف به وجود آمد. زمانى نيز به بررسى آن احاديث پرداختند و احاديث صحيح را از سقيم جدا كردند. نتيجه آن دوره صحاح سته بود.

مالك بن انس, فقيه مدينه بود. تولد او را بين سال هاى 91 ـ 93 هجرى گفته اند و وفات او در سال 179 بوده است. اهل سنت كتاب او را تلقى به قبول كرده اند. شافعى صحيح ترين كتاب ها پس از قرآن را كتاب موطأ مالك مى دانست.15

سيوطى در تنوير الحوالك از قاضى ابى بكر بن العربى نقل مى كند:

كتاب موطأ اصل اولى و صحيح بخارى اصل ثانى است16 و مالك صد هزار حديث روايت كرد و ده هزار آنها را در موطأ اختيار كرد و سپس پيوسته اين احاديث را بر آن و سنت عملى پيامبر عرضه مى كرد تا پانصد حديث باقى ماند.17

از ابن الهباب, الكيا الهراس, ابهرى و در شرح زرقانى بر موطا, نظير عبارات گذشته يافت مى شود.18

نكاتى پيرامون كتاب موطأ در زير مى آيد:

ييكم. مالك حدود نود سال بعد از هجرت به دنيا آمد و اگر از سى سالگى هم نوشتن حديث را آغاز كرده بود و از افرادى حديث نقل مى كرد كه زمان پيامبر اكرم(ص) را خوب درك كرده بودند و دست كم از زمان هجرت با پيامبر اكرم(ص) بودند. در اين صورت وى با چهار واسطه از پيامبر نقل مى كرده است و چنان كه گذشت راويان اول يعنى صحابه چيزى از احاديث را ننوشته اند و بعد از پيامبر(ص) نيز حديثى نوشته نشده است; زيرا در آن زمان نقل حديث و گردآوى آن ممنوع بوده است. حال چگونگى انتقال احاديث از صحابه به تابعين و از تابعين به تابعينِ تابعين خود جاى بحث دارد.

باتوجه به بحث مرحله اول معلوم مى شود كه به يقين حتى يك حديث موطأ را نمى توان گفت كه از پيامبر(ص) صادر شده است و حق با عتيق يا زبيدى است كه مى گفت اگر مالك عمر بيشترى مى كرد تمام احاديث موطأ را ساقط مى كرد.

دوم. مالك براى تشخيص حديث صحيح از سقيم, احاديث را با قرآن و سنت عملى پيامبر(ص) مقايسه مى كرد, ولى نكته جالب توجه اين است كه ايشان فهم خود را از قرآن و سنت ملاك مى گرفته است. چه دليلى بر صحت فهم او از كتاب و سنت مى توان دست داد؟ پس تصحيح يا تضعيف مالك و امثال او مشكلى را از ديگران حل نمى كند.

سنت عملى پيامبر چگونه به دست مالك رسيده است؟ آيا سنت در زمانى كه افراد نان جو مى خوردند با زمانى كه طلاهاى بعضى از افراد با تبر شكسته مى شد يكى است؟ مالك كدام سنت را سنت عملى پيامبر تصور كرده است؟

ديگر اين كه نسخه هاى موطأ كه اولين كتاب تدوين شده در حديث است با هم اختلاف دارند هم از لحاظ محتوا, هم تقديم و تأخير و هم از لحاظ ابواب.

بنابراين كتاب موطأ و امثال آن كه بعد از چهار واسطه و با اين اختلاف نسخ به دست ما رسيده است, اعتبار ندارند.

صحيح بخارى

دومين شخصى كه به جمع حديث پرداخت, ابوعبداللّه محمد بن اسماعيل بخارى فارسى بود. وى كه در سال 194 متولد شد و در 256 درگذشت, براى تصنيف صحيح بخارى شانزده سال زحمت كشيد. درباره وى مى گويند: (از بين شش صد هزار حديث, صحيح خود را استخراج كرده است. )19

اسماعيلى از او نقل مى كند كه گفته است: (در اين كتاب فقط احاديث صحيح را نوشته و احاديث صحيحى كه ترك كردم و ننوشتم بيشتر است. )20

اشكال هايى كه بر وى كرده اند در زير مى آيد:

1. خطيب بغدادى در تاريخ بغداد نقل مى كند كه بخارى گفته است:

چه بسا حديثى كه در بصره شنيدم و در شام نوشتم و اى بسا در شام شنيدم و در مصر نوشتم! به او گفته شد: اى ابوعبداللّه آنها را به تمام و كمال نوشتى؟ سكوت كرد.

از نوادر چيزهايى كه در بخارى واقع شده اين است كه يك حديث كامل با يك سند و به دو بيان نقل شده است:

خلاصه اين كه او حديث هاى شنيده شده را جمع مى كرده و اين عمل موجب حذف بعضى كلمات يا تغيير بعضى ديگر مى شده و گاهى اسناد يك حديث با حديث ديگر خلط مى شده و شخص بخارى نيز هم عملاً و هم لفظاً به اين اشكالات معترف است.

2. از قراين مختلف مى توان به دست آورد كه صحيح بخارى در زمان حيات مؤلف پاك نويس نشده است. از جمله آن قراين به تقديم و تأخير در روايات ابواسحاق المستملى, ابومحمد سرخسى, ابوهيثم كشميهنى و ابوزيد مروزى و ذكر نكردن شرح حال عبدالرحمن بن عوف و سعيد بن زياد (با اين كه اين هر دو از عشره مبشره بوده اند) مى توان اشاره كرد.

3. وى احاديث زيادى را از افراد ضعيف, كذاب, متهم و مجهول نقل كرده است. در فتح البارى حدود 65 صفحه به ذكر اسماء اين افراد و اشكالاتشان پرداخته است. 21

اينها همه اشكالاتى است كه اهل سنت مطرح كرده اند و اگر مطالب مطرح شده در مرحله اول و اشكالات بر موطأ مالك نيز بر آنها افزوده شود ديگر هيچ اطمينانى به هيچ لفظ و مضمونى نمى توان كرد و شايد به دليل همين اشكالات است كه رشيد رضا در (المنار) مى گويد:

پس وقتى در اين سخنان تأمل كنيد, خواهيد دانست از اصول ايمان و اركان اسلام نيست كه مسلمان به هرآنچه بخارى از احاديث جعلى نقل كرده ملتزم باشد, بلكه احدى در صحت اسلام و شناخت تفصيلى آن, اصلاح به صحيح بخارى و اقرار به هر آنچه در آن است را شرط نمى داند.

سومين شخص ابوالحسن بن الحجاج القشيرى النيشابورى صاحب كتاب صحيح مسلم متولد 204 و متوفاى 268 است. اشكالاتى كه بر كتاب هاى قبلى به دليل كثرت واسطه, تغيير الفاظ و امثال آن وارد بود بر اين كتاب هم وارد است.22 وى از روى نوشته ها احاديث را جمع مى كرد و به لفظ حديث پاى بند بود, ولى واسطه بين او و پيامبر اكرم(ص) نزديك به ده نفر مى رسيد. از اين رو از پرداختن به آن روى مى گردانيم.

مراحل تدوين احاديث در شيعه

شيعه احاديث را كه پس از صد سال از وفات پيامبر نوشته شده معتبر نمى داند; زيرا مشكلات احاديث شيعه, به طريق اولى براى احاديث اهل تسنن نيز تصور مى شود. احاديث شيعه برخلاف احاديث اهل سنت از ابتدا به كتابت درمى آمدند; زيرا افراد در حضور ائمه اطهار(ع) و يا پس از برگشتن به خانه فوراً احاديث را مى نوشتند و گاهى نيز پس از نوشتن, آنها را به ائمه عرضه مى كردند, خصوصاً اگر احتمال دسيسه و تدليس در احاديث مى دادند تا از صحت آن احاديث اطمينان يابند.

احاديث شيعه را در چند فصل بايد بررسى كرد:

يكم. از زمان پيامبر اكرم(ص) تا زمان حضرت صادق(ع);

دوم. از زمان حضرت صادق(ع) تا عصر ائمه متأخر;

سوم. عصر غيبت صغرا;

چهارم. زمان تدوين كتب اربعه;

پنجم. بالاخره از زمان تدوين كتب اربعه تا به امروز.

مرحله نخست: از زمان پيامبر اكرم(ص) تا زمان امام صادق(ع)

حضرت على(ع) ضمن اينكه از كاتبان وحى بود, اصرار داشت كه دانستنى ها درباره شأن نزول, زمان نزول, اشخاصى كه قرآن درباره آنان نازل شده, ناسخ و منسوخ و ديگر امور را به ثبت رساند. نوشته هاى حضرت با عناوين مختلف (كتاب على), (صحيفه على), كتاب (سنت ها, قضاوت ها و حكمت ها) و كتاب (جامعه) شناخته شده است.

صحيفه على(ع) مورد اتفاق فريقين است. احمد, شيخان و اصحاب سنن با الفاظ مختلفى در ابواب علم, جهاد, ديات, حرم مدينه, ذمه مسلمين و باب هاى ديگر از اين صحيفه ياد كرده اند.23 بنابر احاديث شيعه كتاب على(ع) غير از صحيفه حضرت على(ع) بوده است و هر دو نزد حضرت امام باقر(ع) و امام صادق(ع) موجود بوده است و بر طبق آن براى اصحاب مطالبى را نقل مى كرده اند.24

نوشتن حديث در زمان پيامبر اكرم(ص) و بعد از آن به حضرت على(ع) منحصر نبوده است, بلكه بسيارى از شيعيان مخلص به نوشتن حديث مى پرداختند, همانند:

1. ابراهيم ابورافع, غلام عباس (عموى پيغمبر) بود كه به حضرت رسول هديه شد و حضرت نيز او را آزاد ساخت.

او كتابى به نام (السنن والاحكام والقضايا) دارد كه نجاشى اسناد خود را به او ذكر كرده است.

2. سلمان فارسى;

3. ابوذر غفارى;

4. عبداللّه بن عباس;

5. جابر بن عبداللّه انصارى;

6. عبيداللّه بن ابى رافع;

7. اصبغ بن نباته;

9. سليم بن قيس هلالى;

10. ميثم تمار;

11. حارث بن عبداللّه;

12. حجر بن عدى;

13. رشيد الهجرى;

14. محمد بن قيس البجلى;

15. عطيه و… . 25

بعضى از اين بزرگان احاديث را مستقيماً از رسول خدا(ص) دريافت و ثبت و ضبط كردند و بعضى از حضرت على(ع) فراگرفتند و بعضى مانند ابورافع توانستند كتاب پدر را به نسل بعدى منتقل كنند و بعضى نظير جابر با عمر طولانى خود تا عصر حضر باقر(ع) شاهد گفتار و كردار پيامبر اكرم(ص) و ديگر ائمه بعد از حضرت زنده ماندند.

مرحله دوم: از زمان امام جعفر صادق(ع) تا غيبت صغرا

ائمه اطهار(ع) خصوصاً امامان باقر و صادق(ع) كه بيشترين نقش را در آگاهى شيعه و شناساندن آن به عنوان يك مكتب داشتند پيوسته به اصحاب خود سفارش مى كردند كه آن چه را فرا مى گيرند بنويسند و شاگردان آنها نيز چنين مى كردند و لذا اكثر شاگردان ايشان داراى اصل و كتاب بودند و اين اصل به واسطه افراد ديگرى كه در طبقه و زمان بعد بوده اند تحت عنوان (مصنفات) جمع آورى مى شد و جهت سلامت احاديث از دسيسه و مبالغه گويى و جعل و وضع, آن احاديث به ائمه متأخر عرضه مى شد و آنان حديث صحيح را از سقيم تميز مى دادند, مثل زرارة بن اعين كه به گفته نجاشى (متوفاى 150) او:

شيخ أصحابنا فى زمانه ومتقدمهم وكان قارياً فقيهاً متكلماً شاعراً اديباً قد أجتمعت فيه خلال الفضل والدين صادقاً فيما يرويه قال ابوجعفر محمدبن على بن الحسين بن بابويه رأيت له كتاباً فى الاستطاعه والجبر… ومات زراره سنه خمسين ومئة.

ييا مانند ابوحمزه ثمالى يعنى همان ثابت بن دينار كه به گفته نجاشى:

روى عن ابى عبداللّه(ع) أنه قال ابوحمزه فى زمانه مثل سلمان فى زمانه وروى عنه العامه ومات فى سنه خمسين ومئة له كتاب تفسير القرآن… وله كتاب النوادر… وله رساله الحقوق عن على بن الحسين(ع).26

هريك از اين دو حدود يك طبقه (سى سال) قبل از مالك مى زيسته اند; چون مالك متوفاى سال 179 است و اين دو متوفاى سال 150 هستند و داراى اصول بوده اند.

در مرحله تصنيف اشخاصى مانند صفوان بن يحيى و سعد بن عبداللّه بوده اند كه نجاشى در مورد صفوان مى گويد:

كوفى ثقة روى عن ابى عبداللّه(ع) وروى هو عن الرضا… وكان من الورع والعباده على مالم يكن عليه احد من طبقته وصنف ثلاثين كتاباً كما ذكر اصحابنا يعرف منها الان كتاب الوضوء, كتاب الصلاه, كتاب الصوم, كتاب الحج, كتاب الزكوة, كتاب النكاح, كتاب الطلاق, كتاب الفرائص, كتاب الوصايا, كتاب الشراء والبيع, كتاب العتق والتدبير, كتاب البشارات نوادر… مات صفوان بن يحيى سنه عشر ومأتين.27

در مورد سعد بن عبداللّه مى گويد:

شيخ هذه الطائفه وفقيهاً ووجهها كان سمع من حديث العامه شيئاً كثيراً وسافر فى طلب الحديث لقى من وجوههم الحسن بن عرفه ومحمد بن عبدالملك الدقيقى واباحاتم الرازى وعباس البرهقى ولقى مولانا ابامحمد(ع)… وصنف سعد كتاباً كثيره وقع إلينا منها كتاب الرحمه, كتاب الوضو.

از اين كلام مشخص مى شود كه نگارش تصنيفات شيعه نيز قبل از نوشتن صحاح اهل سنت به انجام رسيده است.

مرحله سوم: تدوين كتب اربعه

علماى شيعه به چيزهايى كه پس از عصر غيبت مى نوشتند, (اصل) يا (كتاب) يا (تصنيف) مى گفتند, مانند اصول اربع مئه. اين اصول را پيوسته استاد بر شاگرد مى خوانده است و در رواياتى كه تصنيف نشده بود پيوسته شاگرد از استاد مى شنيد جمع آورى مى كردند. اين اصول اربع مئه به دست مشايخ ثلاث يعنى كلينى, صدوق و دو نسل بعد يعنى شيخ طوسى رسيد. كافى اولين كتاب شيعى است كه از اصول اربع مئه نقل روايت كرده است. كتب اربع مئه را استاد بر شاگرد مى خواند و شاگرد مى نوشت و بعد استاد و شاگرد تطبيق مى كردند و به هرجا مى رسيدند مى نوشتند (بلغ الى هنا) و استاد امضا مى كرد.

پس اولين نفر از مشايخ ثلاث محمدبن يعقوب كلينى متوفاى 329 است. صدوق, بعد از كلينى, كتاب (من لايحضره الفقيه) را در چهار جلد نوشت 82

سومين مؤلف, شيخ الطائفة محمدبن الحسن طوسى (متوفاى 460) كتاب هاى (تهذيب الاحكام) و (استبصار) را نوشت.

مشكلات احاديث شيعه

پس از زمان ائمه سخنان گوهربارشان با واسطه هاى بسيار نقل مى شد و از آن رو كه يك كلام هرچه بيشتر واسطه داشته باشد اعتماد به آن مشكل تر مى شود. اگر مثلاً زراره از امام حديثى نقل كرده باشد و ابن ابى عمير از زراره و ابراهيم بن هاشم از ابن ابى عمير و على بن ابراهيم از پدرش ابراهيم بن هاشم و بالاخره مرحوم كلينى در كتاب كافى از على بن ابراهيم حديث نقل كرده باشد مورد خدشه است; چون اشخاص به دليل عدم عصمت در معرض لغزش هستند و در شنيدن و نوشتن ممكن است اشتباه كنند. مثلاً كسى ممكن است بگويد: (فلان چيز سخت است) و شنونده ممكن است اين گونه بشنود كه (فلان چيز سهل است). سخت و سهل يا سهل و صعب دقيقاً مثل هم تلفظ مى شود. آيا زراره يا ابن ابى عمير دقيقاً اين كلمه يا حرف را از امام درست شنيده يا خير؟ پس درباره راوى تنها ثقه بودن و راست گويى كفايت نمى كند بلكه بايد خوش فهم هم باشد كه مضمون كلام امام را به خوبى درك كند. لذا اينكه بعضى مى گويند فلانى راست گوست كفايت نمى كند بلكه بايد فهم او را در مسئله فهميد. ارزش سخنى كه زراره نقل مى كند براى ما از افرادى مثل عمار ساباطى بيشتر است; چون زراره خود فقيه بوده و از طرفى قبلاً خودش سنى بوده و فقه اهل سنت را مى دانسته و به اصطلاحات فقه مسلط بوده است.

لذا سؤالى كه از امام مى كند به فقه اهل سنت و فتواى آنهاست ولى شخصى مثل زكريا بن ابراهيم هرچند كه قبلاً مسيحى بوده و بعد شيعه شده و آدم خوبى بوده فقيه نبوده است. لذا سؤالى هم كه از امام مى كند ممكن است بسيار مهم نبوده نباشد.

از سويى در آن زمان معمولاً به حافظه تكيه مى كرده اند; شخصى مى گفت من مثلاً پنجاه هزار حديث از امام حفظ كردم و ديگرى كمتر يا بيشتر, ولى به هرحال با وجود اين مطلب ارزش روايت كسانى كه مطالب امام را مى نوشتند بيشتر از كسانى است كه مطلب امام را حفظ مى كردند.

با وجود اين يك حديث نوشته شده با همه شرايط صحت تا وقتى كه خبر واحد باشد ارزش كمى دارد و نمى توان در اعتقادات به آن تكيه كرد و به همين جهت مرحوم شيخ انصارى مى فرمايد:

ما تنها در مقام عمل ملتزم به احاديث مى شويم ولى در مقام اعتقاد ملتزم نيستيم. فقط اگر حديثى متواتر بود يا خبر واحد محفوف به قراين باشد التزام اعتقادى به او خواهيم داشت.

دانستن زبان عربى براى راوى, نوشتن روايت در زمان صدور و درك و فهم راوى از منظور امام در روايت, ديگر ويزگى هايى است كه راوى بايد داشته باشد.

هم چنين ممكن بوده كه كتابى به عمد يا سهل دست كسى بيفتد و او با نوشتن نسخه بدل همراه با غلط در متن و سند دست ببرد و استاد هم متوجه آن تغيير نشده باشد, بلكه اگر مثلاً زراره از امام مى شنيد و همان لحظه آن را مى نوشت و براى ابن ابى عمير از روى نوشته مى خواند و ابن ابى عمير هم آن لحظه آن را مى نوشت و پس از آن زراره نوشته او را بازخوانى مى كرد و آن را با كتاب خود تطبيق مى كرد, آن خبر مشكلى نخواهد داشت. البته چون آن زمان مانند امروز نبوده كه كتاب را چند دور مقابله كنند بلكه از روى نسخه يك يا چند بار نوشته مى شده و استاد نمى توانسته همه نسخه هاى شاگردانش را مقابله و با كتاب خود تطبيق كند و از اين رو نسخه هاى متفاوت ايجاد مى شد و همين طور اين شاگردان خود استاد مى شدند و گاه نسخه هاى غلط را به شاگردان مى گفتند و همين طور به واسطه آنان به دست نسل هاى بعدى رسيد.

علاوه بر اين از زمان مرحوم كلينى تا همين صدسال پيش كتاب ها را نسخه نسخه و تك تك مى نوشتند و اين نسخه علاوه بر غلطهايى كه گذشت ممكن بود در اداى احاديث اشتباهاتى داشته باشد. تازه شاگرد هم گاهى به نظرش مى رسيد اين لفظ غلط است و چيز ديگرى مى نوشت, يا اينكه شاگرد يك كلمه توضيحى در متن مى نوشت و نفر بعدى فكر مى كرد جزء متن است و آن را در متن اضافه مى كرد.

كسانى كه به اصطلاح (اوستا بنويس) بودند و كتابت مى كردند و مى خواستند هرچه سريع تر بنويسند تا كتاب را تمام كنند و پول بگيرند خيلى مطالب را اضافه يا حذف مى كردند و بعضى كلماتشان هم خواندنى نبود.

آيت اللّه شبيرى زنجانى(حفظه اللّه تعالى) مى فرمودند: (به جرئت مى توان گفت هر سطرى از كتاب كافى يك نسخه دارد. )29

در مقطعى هم كلاً رسم الخط كوفى به عربى تبديل شد. در اين برگردان خيلى از كلمات عوض يا حذف شدند و ترجمه ها ناقص گرديد. مثلاً در خط كوفى (تسعين) و (سبعين) يك گونه نوشته مى شود. لذا امروز پيدا نيست كه شهادت حضرت زهرا(س) 75 (سبعين) پس از وفات پيامبر(ص) بوده يا 95 روز (تسعين).

در زمان شيخ طوسى نيز كه كتاب خانه او را آتش زدند اصول اربع مئه هم در آن آتش سوزى از بين رفت و شيخ طوسى از بغداد هجرت كرد و به نجف اشرف كنار قبر امام على(ع) رفت. قبر حضرت در آن موقع در يك بيابان واقع بود. او يك خيمه اى در كنار قبر حضرت زد, به طورى كه قبر روبه روى او بين قبله و او بود. كم كم شاگردانش آمدند و چون كتابى برايشان نمانده بود او املا مى كرد و شاگردان مى نوشتند. لذا امالى شيخ طوسى نوشته شد.

از ديگر مشكلاتى كه براى فرهنگ تمدن اسلامى پيش آمده حمله مغول به بلاد اسلامى است. شايد بتوان گفت هيچ جريانى جهان اسلام را به اين اندازه متأثر نكرده است. آنها سياست (زمين سوخته) را برگرفتند تا هيچ چيز را پشت سر خود سالم نگذارند و در غير اين صورت باتوجه به گستردگى جغرافيايى اسلام در اين سرزمين وسيع محو مى شدند. آنان حكومت تركان خوارزمى را در سال 615 و حكومت بنى عباس را در سال 654 هجرى ساقط كردند.

در اين حمله بسيارى از مردم و به خصوص علما كشته شدند. هم چنين كتاب خانه هاى بزرگ دنياى اسلام در اين حمله نابود و به آتش كشيده شد. لذا در اين مقطع حساس تاريخى دنياى سلام و به ويژه اهل تسنن با خلأ فرهنگى بزرگى يعنى قطع رابطه علمى و فرهنگى با قبل از حمله مغول مواجه شد. پس حمله مغول پايان دهنده تمدن چندصدساله اسلامى بر جهان بود. قوم مغول سه بار بر ممالك اسلامى تاختند: يك بار در زمان چنگيز در سال 615, سپس هلاكوخان در سال 650 و مرتبه سوم توسط تيمور لنگ. جوينى در كتاب جهان گشاى خود مى نويسد: اگر تا هزار سال ديگر هيچ اتفاق ناگوارى براى ايرانيان نيفتد شايد بتوان اين فاجعه را جبران كرد.

1. كنز العمال, ج 1, حديث 100 و ج 10, حديث 82916.

2. ترمذى, ج 2, ص 11, طبع هند.

3. عزراى نويسنده يا دبير پس از 444 پيش از مسيح, همراه با تورات آيين ها و سننى زبانى نيز با خود آورده بود. دانشمندان برترين انجمن دينى يهود كار او را دنبال كردند. سپس دوگونه تفسير پيدا شده: يكى ميدراش از روى آيت هاى كتاب آسمانى و دومى ميشنا از سنن و آيين ها. از اينجا در سده سوم و چهارم ميلادى, تلمود پايه گذارى شده و با كوشش هاى دانشمندان در مدرسه هاى بابل و فلسطين دوگونه تلمود تدوين گشته بود و آن دو در سده شانزدهم چاپ شده است. در اين تلمود كه مانند بحارالانوار مجلسى است, گذشته از مسائل فقهى, از مباحث دينيِ ديگر هم در آن آمده و آن فرهنگ مردم يهود را به درستى نشان مى دهد. خواندن اين تلمود براى دريافت راز فرهنگ ما هم بسيار سودمند است. فهرست واره فقه هزار و چهارصد ساله اسلامى در زبان فارسى, صص 25 ـ 26.

4. ر. ك: الصحيح من السيرة النبى الاعظم, سيدجعفر مرتضى عاملى, ج 1, ص 55.

5. (فلا تحدثوا عن رسول اللّه شيئاً فمن سألكم فقولوا: بيننا وبينكم كتاب اللّه فاستحلوا حلاله وحرموا حرامه). تذكره الحفاظ, ج 1, ص 3, دارالاحياء التراث العربى بيروت.

6. ابن عبدالبر والبيهقى, به نقل اضواء على السنه المحمديه, ص 47; ر. ك: تذكره الحفاظ.

7. (من كان عنده شىء فليمحه) طبقات ابن سعد, ج 1, ص 3, به نقل از اضواء على السنه المحمديه, ص 206.

8. (فلا تصدوهم بالاحاديث لشتغلوهم. جودوا القرآن واقلوا الروايه عن رسول اللّه) همان.

9. (سيره پيشوايان اين مطلب را از مستدرك حاكم (ج 1, ص 102, بيروت, دارالمعرفه) نقل كرد است).

10. همان مدرك, ص 56, به نقل از صحيح بخارى, ج 6, ص 28.

11. همان مدرك, ص 56.

12. تحريم, آيه 2.

13. النصايح الكافيه, صص 72 ـ 73 و الصحيح من السيره ج 2, 22 284 ـ 285 به نقل از درس هايى از تاريخ تحليلى اسلام, رسول محلاتى, ج 2, ص 25.

14. شرح سيوط بر سنن نسايى, ج 1, ص 49; كفايه, ص 156.

15. اضواء على السنة المحمديه, صص 197 ـ 296, به نقل از شرح زرقانى, ج 1, ص 25 و 11.

16. همان.

17. همان.

18. همان.

19. مقدمه فتح البارى, ص 4, ر. ك: أضواء على السنه المحمديه.

20. (الم أخرج فى هذا الكتاب الا صحيحاً وما تركت من الصحيح أكثر), هدى السارع, مقدمه فتح البارى, ص 4, ر. ك: اضواء على السنه النبويه.

21. مقدمه فتح البارى, ج 2, ص 112 ـ 176.

22. اضواء على السنة المحمديه, ص 308.

23. اضواء على السنة المحمديه, صص 94 ـ 95.

24. يا على اكتب ما املى عليك, قلت يا رسول اللّه اتخاف على النسيان قال: لا… ولاكن لشركائك الائمه من ولدك… (المعجم المفهرس لالفاظ احاديث بحارالانوار, ج 1, ص 18, با اسانيد متعدد).

وحضرت على به اصحاب خود مى فرمود: (قيدوا العلم بالكتاب) و مى فرمود: (عقل الكاتب قلمه). (المعجم المفهرس لالفاظ احاديث بحارالانوار, ج 1, ص 30).

25. المعجم المفهرس لالفاظ أحاديث البحار, ج 1, صص 30 ـ 32.

26. همان, ص 83.

27. همان, ص 139.

28. همان, ص 278.

29. نوارهاى درسى رجال ايشان.